

نگاهی انتقادی به پیش بینی و آینده نگری

هدف از نوشتن این مقاله نفی پیش بینی و آینده نگری نیست . بلکه هدف این است که جایگاه پیش بینی و آینده نگری روشن تر شود به طوری که با کمک آن بتوان حرکت و عمل را درست تر و سازگارتر انجام داد . در نوشته های زیر استدلال شده است که بخش قابل توجهی از آینده نگری ها ناشی از فقدان توانایی شخص در حضور در زمان حال است و همین عدم حضور شخص را به آینده نگری می کشاند . طبیعی است که این گونه برخوردها به آینده نگری فاقد عینیت می شود و مباحث اساسا بیشتر تجلی مسایل درونی شخص تلقی می شود تا مساله ای که دارد در بیرون اتفاق می افتد . ولی این بحث در سطح فردی می تواند جایی برای اعتبار داشته باشد ولی در مورد شرکتها و سازمانها بحث می تواند متفاوت مطرح شود . در این سازمانها پیش بینی نقشی محوری دارد و بدون نگاه کردن به آینده نمی توان سیاستهای لازم را تدوین کرد . در این قسمت بحث می شود که آینده نگری و پیش بینی تنها نقشی کوچک در تدوین و اجرای سیاستها و استراتژی های جاری دارد و در مدلهایی که پیش بینی نقشی مهم دارد پیاده سازی آنها با پیچیدگی ها و مشکلات جدی مواجه می شود . در نهایت از زاویه وجود سیستم های سازگار و پیچیده به پیش بینی و آینده نگری پرداخته خواهد شد . و از این زاویه مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت . در مجموع از سه زاویه به مساله آینده نگری پرداخته خواهد شد . قبلا لازم است توضیح دهم که این سه با هم در تعاملند و در مفهوم یک موضوع را مطرح می کنند ولی به مساله پیش بینی و آینده نگری از سه زاویه مختلف نگاه می کند .

1. آینده نگری و حضور در زمان حال

انسان مدرن گرفتار ذهن خود است و تا از راز و رمز فعالیت ذهن خود آگاه نشود قادر نیست به پدیده های اطراف خود پاسخ مثبت دهد و از آنها تحلیلی درست کند. در یک گفته کلی می توان گفت که انسان عموما با ذهن و فعالیت های ذهنی خود شناخته می شود و این یک انحراف جدی در فهم پدیده های اطراف خود است . انسان به طور غیرطبیعی ذهن خود را به منزله شخصیت خود شناسایی می کند و به همین دلیل تمامی فعل و انفعالات ذهنی خود را به عنوان تغییرات شخصیتی خود می پندارد . این بزرگترین خطای انسان قرن بیست و یکم است . اگر بخواهیم مساله را دقیق تر بررسی کنیم در یک بیان کلی می توان گفت که ذهن در دو حالت مختلف می تواند عملکرد داشته باشد . عملکرد اول وقتی است که ذهن در اختیار انسان است و موقعیکه لازم است به کار میفتد و زمانیکه نیاز نیست از فعالیت باز می ایستد . این ویژگی بنیادی ذهن است . در این حالت ذهن در اختیار انسان قرار می گیرد و بنابراین نحوه فعالیت آن بستگی به انسان دارد و عامل بیرونی در فعالیت آن نقش ندارد مگر اینکه

خودمان بخواهیم . در حالت دیگر ذهن در اختیار ما نیست . ذهن بازی خود را دارد و دائم در حال پرش است . بر اساس برآوردهای روانشناسان 95 درصد زمان ذهن ما درگیر است و این در حالی است که ما در این درگیری و فعالیت هیچ نقشی نداریم . جالب تر اینکه بخش قابل ملاحظه ای از این فعالیت های ذهنی تکراری هستند و بیشتر نشان دهنده نیازهای تامین نشده ما دارد تا پیدا کردن راهی برای رفع این نیازها . گاهی اوقات پرش های ذهنی ناشی از کمبودهای ما است که در عین حال ما را اذیت می کند. بنابراین ذهن دایم در حال بازی خودش است و اتفاقا بر اساس مدل های خاص و برنامه ریزی شده بازی می کند. در این حالت ذهن با ماهیت وجودی ما فاصله دارد و نه تنها شخصیت ما در این حالت با ذهن ما شناسایی نمی شود بلکه شخصیت کاذبی برای ما به وجود می آید که اتفاقا بیشتر واکنش های روزانه ما هم بر اساس ساختار همین ذهن شکل می گیرد.

همان گونه که در ادبیات مختلف به آن اشاره شده است منبع ساخت انسان شش عامل است . پنج عامل همان حواس پنج گانه اند و ششمی ذهن ما است . نکته جالب این است که ذهن با حواس پنج گانه ارتباط تنگاتنگی دارد . وقتی ذهن به جای یک واسطه نقش عامل مسلط و ارباب را بازی می کند در ارتباط حواس پنج گانه با دنیای بیرون اختلال ایجاد می کند و همین اختلاط موجب می شود که انسان نتواند به درستی از تجربه حسی خود بهره گیری نماید. ذهن در این حالت به شدت در رابطه بین ذهن و خارج ذهن مشکل درست می کند و به همین دلیل هر چه ذهن پرکارتر و دارای اغتشاشات بیشتری باشد تجربه حسی انسان ضعیف تر می شود . به تعبیر دیگر تجربه اصیل و واقعی انسان ضعیف می شود . چون تمامی تجربه های وجودی انسان از ارتباط حسی انسان ناشی می شود و پرکاری ذهنی این امکان را به راحتی از انسان می گیرد . وقتی تجربه حسی ضعیف شود انسان در اداره امور خود به ذهن متکی می شود تا به وجود . اینجاست که انسان اسیر ذهن خود می شود و دارای شخصیت دوگانه می شود . یکی همان شخصیت یکپارچه او است که در زیر خاکستر ذهن پنهان است و دیگری شخصیت کاذب او است که ماحصل تجزیه و تحلیل و مکانیسم ذهنی اوست . تفاوت بین این دو شخصیت علت تمامی بیماری های روانی است .

برای فهم ذهن کاذب می توانید موقع رانندگی آن را شناسایی کنید . وقتی دارید رانندگی می کنید قاعدتا باید تمام حواس شما به قوه بینایی شما منتقل شود و با تمام توان بینایی خود اطراف خود را مشاهده نمایید. اینجا ذهن به عنوان واسطه گر در درک بینایی شما دخالت موثر می کند و لذا در خدمت یکی از حواس شما قرار می گیرد . در این حالت ذهن به شما خدمت می کند و لذا در ایجاد شخصیت یکپارچه

شما تلاش می کند. ولی اگر ادامه دهید متوجه خواهید شد که قدرت بینایی شما به سرعت جای خود را به اغتشاشات ذهنی می دهد و شما به جای اینکه ببینید مدام فکر می کنید و نکته جالب تر این است که این تفکر بدون خواست شما انجام می شود و به همین دلیل است که اغتشاش فکری نامیده شده است . حتما برای شما بسیار اتفاق افتاده است که قرار بوده در محلی توقف کنید ولی بدون توجه به مسیر خود ادامه داده اید و بعد از مدتی متوجه شده اید که از محل خود دور شده اید . این مساله در بسیاری از تجربیات شما وجود دارد . انسانهای امروزی نه می توانند درست ببینند و نه می توانند درست لمس کنند و نه درست بشنوند . در موقع شنیدن به حرفهای یک نفر ذهن شما آنقدر بازی می کند که بخش قابل توجهی از حرفهای او را گوش نمی کنید ولی این بازی ذهن چنان ماهرانه انجام می شود که خود انسان متوجه این جابجایی هم نمی شود.

نکته بسیار مهم در این رابطه این است که این شخصیت کاذب و این ذهن مداخله گر از کجا آمده است و چرا این شخصیت کاذب بین انسانهای مختلف تا این اندازه متفاوت است . بررسی و کنکاش این مساله ما را به هدف خود که همان بررسی آینده نگری است نزدیک تر می کند . برای توضیح این مساله لازم است به این نکته اشاره شود که وقتی ذهن انسان در ارتباط یکپارچه با حواس انسان قرار می گیرد الزاما در زمان حال قرار می گیرد . چون ماهیت ذهن پرسه زدن در گذشته و آینده است و به همین دلیل ذهن انسان به طور معمول در زمان حال قرار نمی گیرد و وقتی در زمان حال قرار گرفت به طور یکپارچه با احساس انسان یکپارچه می شود . به همین دلیل است که انسان دائما در حال پیدا کردن معادلاتی برای آرام کردن ذهن خود است . یکی از ابزارهای مهم که در اختیار انسان قرار گرفته است و در طول تاریخ خود آن را ساخته است نگاه به آینده است . ذهن با نگاه به آینده و دلگرمی به دستاوردهای پیش رو از علانم نامطلوب عدم حضور در زمان حال می کاهد . به قول یکی از متفکرین معاصر نقد و نفی آینده نگری و آینده بازی کاری بسیار سخت است چون با ساز و کار و ساختار ذهنی موجود انسان به راحتی نمی توان آن را نفی کرد . ولی به جای نفی آینده نگری شاید بتوان به جای آن در زمان حال بودن را تجربه و تمرین کرد . این تمرین خود به خود تفکر ما را نسبت به آینده نگری تغییر خواهد داد . بنابراین حضور آینده و گذشته در ذهن یک نفر دال بر عدم حضور حال است . زمان حال آن چیزی است که در آن وجود داریم و در حال تجربه زندگی هستیم . از این رو در سطح تجربه فردی چیزی تحت عنوان آینده وجود ندارد که بخواهیم آن را بسازیم یا پیش بینی کنیم . ولی ناگفته نماند که این تجربه عمومی نیست و هر یک از ما به نوعی درگیر ذهن آینده نگر خود هستیم . گذشته

از آن تحولات اجتماعی را نمیتوان با تحولات فردی یکسان نگریست. زیرا تحول در یک فرد ممکن است از این زاویه انجام شود ولی به واسطه عدم تعادل‌های اجتماعی که حاصل عدم تعادل افراد است به جای خود حضور داشته باشد. از اینرو بحث را از فرد به حوزه سازمانی تغییر می‌دهیم تا این مساله را بررسی کنیم که نقش آینده‌نگری در سازمانها چگونه خواهد بود.

با توجه به این مساله باید جایگاه آینده را در زمان حضور در لحظه حال مورد بررسی قرار داد. به راستی آینده در زندگی شخصی و حرفه‌ای ما چه جایگاهی دارد. تا چه حد باید به آینده نگاه کنیم و تا چه حد باید مورد توجه ما قرار گیرد. به طور کلی می‌توان گفت که زمان حال و حرکت و عمل در زمان حال اصالت دارد و گذشته و آینده تنها فعالیت‌های ذهنی به شمار می‌روند و در واقع وجود ندارند. این مساله هم در سطح فرد موضوعیت دارد و هم در سطح شرکتها و سازمانها. به طور کلی از پیش‌بینی آینده می‌توان برای بهبود شرایط حال استفاده کرد. مثلا از تجزیه و تحلیل آینده می‌توان استفاده کرد و رفتارها و حرکت‌های فعلی را اصلاح کرد. مثلا شرکتی که در یک استراتژی شکست خورده است با بررسی تحولات رخ داده به نتیجه می‌رسد که باید به گونه‌ای متفاوت حرکت کند. با تغییر حرکت خود شرایط شرکت خود را بهبود می‌دهد. این مساله در مورد آینده نیز درست است. آینده برای ما می‌تواند مهم باشد. یکی از کاربردهای آینده‌تنظیم قرارها در زمانهای متفاوت با زمان حال است. بخش مهمی از نظم دنیای بیرون با همین استفاده از آینده شکل گرفته است. استفاده دوم از آینده برای بهبود شرایط حال و تنظیم رفتارهای شخصی و استراتژی‌ها در شرکتها است. ولی مساله مهم این است که تا کجا باید رفت. این سوال بسیار کلیدی است و جواب به آن می‌تواند رابطه بین حال و آینده را در شرکتهای تجاری و در زندگی شخصی حل کند. ابتدا باید تاکید کرد که اصالت در زمان حال و اصالت در عمل در زمان حال است. بنابراین در موسسات تولیدی و خدماتی و در سازمانها و سایر مراکز تصمیم‌گیری عمل و اتخاذ سیاستها و استراتژیها در زمان حال اصل است. برای تدوین و اجرای این سیاستها به طور طبیعی به آینده و آینده‌نگری نیاز داریم. ولی تا کجا این پیش‌بینی و آینده‌نگری جلو می‌رود. تا چه مدت را باید پیش‌بینی کنیم. اینها سئوالات اساسی هستند. به نظر می‌رسد که افق پیش‌بینی باید تا حدی باشد که به اقدام اجرایی در زمان حال بینجامد. لذا افق پیش‌بینی تا جایی می‌رود که بتواند با زمان حال پیوند برقرار نماید. با این نگاه، پیش‌بینی و آینده‌نگری مفید است. ولی به محض این که این ارتباط با زمان حال قطع شود پدیده به آینده بازی تغییر شکل می‌دهد و از حوزه عمل به حوزه ذهن تغییر مکان می‌دهد و به همین دلیل نام آن آینده بازی گذاشته شده است. برای باز

کردن این مساله به یک مثال می پرد ازم . فرض کنید که یک دلال بازار بورس نیاز به پیش بینی نرخ ارز دارد. این شخص اگر تا یک هفته را بتواند پیش بینی نماید کافی است . بنابراین پیش بینی نرخ ارز برای یک ماه آینده برای او غیرضروری و آینده بازی است . ولی به یک شرکت بازرگانی که کار واردات انجام می ده د پیش بینی سه ماهه نرخ ارز برایش مطلوب است ولی اینکه در سال آینده چه اتفاقی خواهد افتاد برایش مهم نیست . حال اگر یک تولید کننده را فرض کنید که در حال فاینانس یک سرمایه گذاری است و باید مبلغ آن را به ارز در سال آینده پرداخت نماید . این تولید کننده به پیش بینی نرخ ارز برای سال آینده نیاز دارد . ممکن است پیش بینی وی درست باشد و ممکن است کاملا اشتباه کند. ولی در هر حال لازم دارد دست به پیش بینی برای سال آینده بزند . ملاحظه می کنیم که هر یک از فعالان اقتصادی فوق برای پیش بینی و اتخاذ تصمیم در زمان حال به افق زمانی متفاوتی نیاز دارند ولی هم در یک اصل با یکدیگر مشترکند و آن این است که همه از پیش بینی برای عمل در زمان حال استفاده می کنند . در اینجا آینده به زمان حال پیوند می خورد و با زمان حال یکی می شود . وقتی در این حالت یک مدیر حرکت خود را در زمان حال شناسایی کرد و ب ه آن عمل کرد دیگر به آینده نیاز ندارد و تا موقعی که نتایج عمل خود و همچنین نتایج پیش بینی خود را ندیده است به آینده نیاز ندارد . اگر طول دوره عمل سیاستها و استراتژی ها را در نظر داشته باشیم ، که اساسا کوتاه نیستند ، ملاحظه می کنیم که زمانی که برای آینده نیرو می گذاریم و آن را پیش بینی می کنیم بسیار محدود است . در این صورت دو نوع می توان عمل کرد . اول شروع به پیش بینی آینده کنیم و بر اساس آن یک استراتژی خاصی را طراحی نماییم و سپس ابزار و لوازم اجرا را آماده نماییم و در نهایت دست به عمل بزنیم . روش دوم برای عمل نیاز به پیش بینی داریم . عمل می کنیم و برای تنظیم بهتر عمل خود پیش بینی می کنیم و سپس عمل خود را اصلاح می کنیم و سپس در تعامل با محیط شکل درست استراتژی خود را پیدا می کنیم . در این حالت آینده نقش تکمیلی عمل در زمان حال را دارد و به همین دلیل است که پروسه شکل گیری آن بسیار محدود است . این شکل درست پیش بینی و آینده نگری است و ویژگی مهم آن این است که به طور عملی به زمان حال پیوند دارد . در حالت اول پیش بینی نقش محوری دارد و از دل پیش بینی عمل بیرون می آید و بنابراین پیش بینی نقش مهم و محوری در اتخاذ استراتژی ه ا دارد . بسیاری از مکاتب استراتژیک همانند برنامه ریزی **planning school** و طراحی **design school** از این الگو پیروی می کنند و به همین دلیل دارای ناکارآمدی های زیادی هستند و روز به روز از اهمیت و نفوذ آن ها در ادبیات مدیریت و اقتصاد کم می شود . در چارچوب گفته شده

استراتژی ها طراحی نمی شوند بلکه ظهور می یابند. به همین دلیل به آنها emergent strategies گفته می شود. در مقابل استراتژی های طراحی شده وجود دارند که نطفه شکل گیری آنها از پیش بینی زمان آینده ناشی می شود و به همین دلیل است که گفته می شود که اصالت ندارند. در این پارادایم شرکتها و تصمیم گیران باید از درجه هوشمندی بالایی برخوردار باشند و در عین حال اطلاعات بسیار خوب و جامعی از شرایط محیطی داشته باشند. در این حالت استراتژی ها به جای طراحی از تعامل با محیط به دست می آیند. چون تعامل با محیط به طور مستمر انجام می شود بنابراین استراتژی ها دینامیک خواهند بود و در عمل شکل می گیرند. در این چارچوب استراتژی ساز به آینده نیاز دارد ولی اولاً این نیاز بسیار محدود است و ثانیاً در زمان بسیار کوتاهی نیاز به بررسی شرایط آینده دارد. مطالب گفته شده را خلاصه می کنم.

همان طور که گفته شد آینده حضور واقعی ندارد و آنچه قابل تجربه است زمان حال است. به عبارت دیگر زمان به جای یک ابزار به یک عاملی در جهت زندانی کردن انسان تبدیل شده است. انسان چیزی را تحت عنوان آینده، فردا و هفته آینده نمی شناخت. شکل گیری این مفاهیم اساساً برای هماهنگی فعالیت ها بوده است و همین در شرایط فعلی تبدیل به معضل بزرگ بشری شده است. از اینرو بسیاری از مصلحین جامعه بشری آزادی انسان از زمان را شرط آزادی انسان می دانند.

زمان یک ساختار ذهنی است و مسأله پیش بینی و آینده نگری هم به این ساختار وابسته است. آنچه مهم است این است چیزی تحت عنوان زمان وجود ندارد و ساعت و روز و سال چیزی جز قراردادهای تنظیم شده و بنابراین ساختارهای ذهنی نیست. ولی همین ساختارها الگوی تفکر ما را شکل داده است و این شکل بندی طوری است که در سرنوشت ما هم تاثیر گذار بوده است. به عنوان مثال ساختار ذهنی "آینده" ما را دچار مسایل روانی متعددی کرده است که هر یک با از بین رفتن این ساختار ذهنی از بین می رود. به این ترتیب گذشته و آینده عملاً وجود خارجی ندارند و تنها زمانی که عملاً وجود دارد و در اختیار انسان است زمان حال است. بنابراین آینده یک مفهوم کاملاً ذهنی و وابسته به اشکال تفکر است thought forms و لذا وجود خارجی ندارد. آینده یک ساختار ذهنی است و به هر شکلی که فکر کنیم می تواند شکل بگیرد. مثلاً یک ذهن بدبین آینده را به عنوان یک معضل می بیند و با بررسی خود اضطراب و نگرانی ایجاد می کند و در برابر او یک ذهن خوش بین با ذهن فعال خود آینده را به عنوان یک فرصت و یک فضایی برای زندگی بهتر می بیند. ولی برای هر دو نوع انسان

آینده اساساً وجود ندارد ولی آن چنان قوی در ذهن ما رفتار ما را تغییر می دهد و تعیین می کند که عملاً ذهن ما قادر نیست یک دنیای بدون آینده را تصور نماید.

یک نکته دیگر هم اضافه کنم و آن این است که باید بین تحولات مادی و غیر مادی در پیش بینی پذیری آنها تفاوت قایل شد. پیش بینی تحولات مادی بر اساس روش گفته شده هم ساده است و هم لازم . ولی پیش بینی مسایل غیرمادی هم غیر لازم است و هم مشکل . مسایل غیر مادی به شدت خصلت موجی دارند و پیش بینی آنها بسیار مشکل است در حالیکه اثر بخشی پیش بینی متغیرهای مادی بر کسی پوشیده نیست .